

دیدگاه

جای‌گیری درست ایران در نظم پساامریکایی

در پی آغاز جنگ اوکراین، نظم جدید از زیر آوارهای این جنگ در حال بیرون آمدن است؛ نظمی که ابعاد آن صرفاً مرتبط با مرز جغرافیایی جنگ اوکراین نیست بلکه در صحنه، نبرد دومی بین اردوگاه‌های شرق و غرب پدیدار شده و دنیای تک‌قطبی به طور جبران‌ناپذیری در حال عقب‌نشینی است و نظم جهانی چندقطبی در حال تولد و شکل‌گیری است. این تحولات پیدا و پنهان که در نقاط مختلف جهان در حال وقوع است، هر کشوری را بر آن می‌دارد تا دیگر به تعریف‌های دوران جنگ سرد از امنیت ملت‌های خود دلخوش نباشد.



لیبرال دموکراسی امریکایی برخلاف آنچه سال‌ها در محافل علمی و سیاسی جهان تبلیغ شده است، نظامی برآمده از خواست و نفع عمومی نیست و در قبیضه تاریخی دو حزب جمهوری خواه و دموکرات قرار گرفته که از بدو پیدایش این کشور قدرت را در دست گرفته‌اند و با ایجاد ساختارهای انحصارگرا به سایر گرایش‌های سیاسی موجود مجال ورود نمی‌دهند. به این ترتیب لیبرال دموکراسی امریکایی که ادعا می‌کند، راهی برای تبدیل خودخواهی‌های فردی به خیر و نفع عمومی نیست و در قالب یک نظام پیچیده خودکار خواهد بود. در حال تبدیل شدن به سامانه‌ای خارج از کنترل مردم امریکاست که قواعد و منافع منحصر سیاستمداران را دارد و خروجی‌هایش با ورودی‌هایش تناسبی ندارد

ایران نیز در این نظم در حال گذار می‌کوشد جایگاه درست خود را دریابد و به عنوان قدرت منطقه‌ای استراتژیک درصدد توسعه، مدرن‌سازی و روشمند کردن برنامه‌های راهبردی خویش با سایر کشورهای تأثیرگذار از جمله روسیه، هند و چین، سازمان‌های بین‌المللی را به برنامه‌های حوزه ترانزیت، انرژی، تجارت و کریدورهای ریلی، جاده‌ای و دریایی است. جمهوری اسلامی در پیگیری راهبرد نگاه به شرق خود، علاوه بر کاهش فشار غرب به دنبال بهره‌گیری از روند گذار از نظام بین‌المللی و تسریع آن از محوریت غرب به سمت محوریت شرق است تا در این ساختار جدید جایگاه مهمی داشته باشد.

بی‌تردید در این روند مهم‌ترین مؤلفه در نگاه ایران به منظومه شرق در عوامل ژئوژئومیک قابل ارزیابی است. از نگاه دولتمردان ایرانی، روندهای اقتصاد بین‌المللی در حال حرکت از غرب به شرق است و موتور تحول و توسعه اقتصاد جهانی در آینده نزدیک در شرق آسیا و با محوریت چین خواهد بود. این موضوع برای ایران از جهت کریدورهای ارتباطی، صدور انرژی و مشارکت در اقتصاد منطقه‌ای و جهانی اهمیت دارد. در چنین شرایطی شرکای اصلی اقتصادی ایران بر خلاف یک سده گذشته، نه کشورهای غربی، بلکه کشورهای شرقی و در رأس آنها چین و هند هستند.

ایران از منظر ژئوپلیتیک نیز در یک فضای منطقه‌ای پیچیده قرار گرفته است. در حالی که ایران قدرت اصلی در حوزه خلیج فارس و یک قدرت بزرگ منطقه‌ای در خاورمیانه است، نقطه اتصال این مناطق به جنوب آسیا، آسیای مرکزی و قفقاز تلقی می‌شود. این موقعیت منطقه‌ای پیچیده، ایران را به بلوک قدرت چین، هند و روسیه نزدیک می‌کند. هند قدرت اصلی جنوب آسیا، چین نیز در آسیای مرکزی جایگاه مهمی یافته و در حال حاضر علاوه بر اینکه شرک اول اقتصادی منطقه است، از طریق سازمان همکاری شانگهای و ابتکار کمربند و راه در آسیای مرکزی و هم جنوب آسیا نقش مهمی بازی می‌کند.

به این ترتیب از مجموع این وجوه مهم در سیاست خارجی ایران می‌توان راهبرد شرقی ایران را دارای وجوه متفاوتی دانست. از گسترش روابط اقتصادی و تجاری تا همکاری در مقابله با تهدیدات افراط‌گرایی و تروریسم و در نهایت، ایجاد ائتلافی در برابر غرب، ایران اصلی راهبرد شرقی ایران را تشکیل می‌دهند. این راهبردی چند جانبه و چندوجهی است و با توجه به محیط منطقه‌ای و واقعیات حاکم بر تعاملات ایران و امریکا و متحدانش، یک موضوع اساسی برای ایران در آینده خواهد بود و به سادگی قابل تغییر نخواهد بود. روند تحول بازی امنیتی میان غرب و ایران به سمت پیچیدگی و فشار و محدودسازی بوده و در نتیجه، راهبرد شرقی بهترین گزینه پیش‌روی ایران برای نظم‌آتی خواهد شد.



برکناری رئیس مجلس نمایندگان اختلافات فراوان داخلی در امریکا را برملا کرد

خران دموکراسی در واشنگتن

گزارش

اتفاقی که در هفته‌های اخیر در ماجرای برکناری رئیس مجلس امریکا از سوی قانونگذاران این کشور رخ داد، پرده از واقعیتی برمی‌دارد که در بطن دموکراسی بزرگ‌ترین بازیگر صحنه سیاست بین‌الملل جریان دارد. «کوین مک کارتی»، رئیس جمهوری خواه مجلس نمایندگان در حالی که برای هفته‌ها تلاش کرده بود جمهوری خواهان تندرو را جهت هزینه‌ها و نجات دولت «جو بایدن» از تعطیلی متقاعد کند و با تهیه لایحه‌ای که اولویت تندرورها را نادیده می‌گرفت، موفق به انجام این کار شد اما در نهایت قربانی دسیسه‌های ضد جناحی دموکرات‌ها و جمهوری خواهان جریان داشت؛ ملاقاتی که کمترین وجه مشترکی با منافع ملی کشور نداشت و بیش از همه از دعوی دو جناحی نشأت می‌گرفت که یکی برای پایین کشیدن «جو بایدن» از قدرت و دیگری برای دوباره بر سر کار آوردن «دونالد ترامپ»، رئیس جمهور پیشین تلاش می‌کند و بتدریج ابعاد وخیم‌تری به خود می‌گیرد. بنابراین اتفاقات اخیر در کشور امریکا را می‌توان برگ آخر فصل دموکراسی امریکایی که در تاریخ مناسبات جهان دانست؛ فصلی پراشوب، عجیب و غیرعادی که با تنش و تقلب جریان یافت و با خدشه دار شدن و آسیب دیدن نهادهای دموکراتیک به پایان رسید. آنچه در لابلای بازی سیاستمداران کهنه کار مجلس امریکا نشان داده شد، آتش ابتدایی بود که از سال‌ها پیش «ترامپ» بر جان این کشور و همه جهان انداخته بود و حالا شراره‌های این آتش به قلب دموکراسی امریکایی رسیده است. واقعه‌ای که بیش از همه این سخن «فرانسسیس فوکویاما» نظریه‌پرداز معروف امریکایی را به ذهن متبادر می‌کند که گفته است: «پایان دوران امریکا خیلی زود فرا رسد و اگر نتواند مشکلات داخلی را حل کند، دیگر در جهان اثرگذار نخواهد بود.»

انتخاب میان بد و بدتر

در سراسر دنیا سیاست در صحنه داخلی امریکا، از نگاه برخی کارشناسان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ تکرار همان انتخابات سال ۲۰۲۰ در این کشور

باشد که رأی دهندگان، ناگزیرند بار دیگر بین «بایدن» دموکرات و «ترامپ» جمهوری خواه یک نفر را انتخاب کنند. رقابت میان دو چهره‌ای که هر دو نمدار رهبرانی سالخورده‌اند که حس

عمومی از پرمردگی و زوال را به نمایش می‌گذارند. در چنین شرایطی «ترامپ» در آخرین سخنرانی خود «بایدن» را بدترین رئیس جمهور تاریخ امریکا خوانده و از لزوم تغییر او سخن به

میان آورده است. این در حالی است که او خود از سوی بسیاری از مردم امریکا به همین صفت، ملقب شده است و تلاشش برای ورود دوباره به صحنه انتخابات، مردم این کشور را

در آستانه انتخاب میان گزینه‌های نامناسب قرار داده است. این انتخاب ناگزیر، فحوی همه تحلیل‌هایی است که ناظران سیاسی امریکا از صحنه رقابت ریاست جمهوری در این کشور مطرح کرده‌اند؛ جایی که قدرت مدعی بتدریج در حال محو شدن است و کشوری مانند امریکا که داعیه هژمونی جهانی و رهبری جبهه لیبرال دموکراسی دارد، در معرفی نخبگان سیاسی کارآمد با دست‌کم موجه برای جایگاه ریاست جمهوری با ناگامی روبه‌رو شده است.

قدرت در قبیضه منافع دو حزب

واقعیتی که نشان می‌دهد لیبرال دموکراسی امریکایی برخلاف آنچه سال‌ها در محافل علمی و سیاسی جهان تبلیغ شده است، نظامی برآمده از خواست و نفع عمومی نیست و در قبیضه تاریخی دو حزب جمهوری خواه و دموکرات قرار گرفته که از بدو پیدایش این کشور قدرت را در دست گرفته‌اند و با ایجاد ساختارهای انحصارگرا به سایر گرایش‌های سیاسی موجود مجال ورود نمی‌دهند. به این ترتیب لیبرال دموکراسی امریکایی که ادعا می‌کند، راهی برای تبدیل خودخواهی‌های فردی به خیر و نفع عمومی در قالب یک نظام پیچیده خودکار خواهد بود، در حال تبدیل شدن به سامانه‌ای خارج از کنترل مردم امریکاست که قواعد و منافع منحصر سیاستمداران را دارد و خروجی‌هایش با ورودی‌هایش تناسبی ندارد. همه اینها یعنی اینکه چهره‌هایی همچون «بایدن» و «ترامپ» و صحنه گردانان دو حزب دموکرات و جمهوری خواه پیچیدگی‌های سیاست را به یک مشت گزاره‌های مبتذل و روان‌پوشانه تبدیل کرده‌اند و رویگردشان بیش از آنکه منافع مردم امریکا را در جریان انتخابات ۲۰۲۴ این کشور مد نظر داشته باشند، صرفاً معطوف به منافع حزبی و انجام تسویه حساب‌های شخصی با یکدیگر است؛ معادله‌ای که سبب می‌شود مردم امریکا در قالب انتخابات آتی این کشور بزرگ‌ترین قربانیان باشند. از این‌رو در انتخاباتی که سیاست بازی‌های بایدن-ترامپ و یا احزاب دموکرات و جمهوری خواه، بر منافع ملی امریکا می‌چربد، نباید از حرکت رو به جلوی امریکا سخن گفت.

افول هژمونی

تداوم این بحران سیاسی سبب شده تا موقعیت و پرستیژ امریکا که بیشتر در دوره رهبری ترامپ به دلیل سیاست‌ها و اقدامات او با کاهش زیادی مواجه شده بود با شتاب بیشتری در دوره «بایدن» به سوی زوال کام برآورد؛ امری که این پرسش را پیش می‌کشد چگونه کشوری که داعیه پیششارتی دموکراسی و آزادی را دارد و صراحتاً فساد نظام

پارلمانی را در بطن بازی‌های جناحی می‌نشیند، با وجود پدیدار شدن این نشانه افول سیاسی و اخلاقی همچنان با انگاره امریکا به‌عنوان یک قدرت جهانی نقش آفرینی می‌کند؟ دیگر این یک واقعیت است که «امریکا دیگر پلیس دنیا نخواهد بود» و این معلول افول قدرت امریکا و کاهش نقش اثرگذار این کشور در حفظ نظم تک‌قطبی حول رژیم‌ها و نهادهای غربی است. امریکا در واکنش به این وضعیت، علاوه بر تغییر در نقطه ثقل جغرافیایی کلان استراتژی خود از غرب آسیا به شرق آسیا، تغییراتی در شکل و هدف مداخله‌گری خود نیز داده است؛ مداخله نظامی گسترده مستقیم جای خود را به استراتژی مهار انعطاف‌پذیر و خلق آشوب‌های ژئوپلیتیک می‌دهد.

نشانه‌های فروپاشی

بارزترین مشخصه کم‌رنگ شدن این هژمونی در صحنه سیاست بین‌الملل، خروج سریع و آشفته نیروهای امریکایی از افغانستان بود. خروج از این کشور، نمایش شکست سیاست مداخله‌گری غرب پس از ۲۰ سال در افغانستان و غرب آسیا بود. چند ماه بعد، نبرد روسیه و اوکراین آغاز شد، اوکراینی که تلاش داشت خود را در اردوگاه غرب تعریف کند، تا پیامد‌های اقتصادی ژئوپلیتیکی بالقوه آن کل اروپا را دربرگیرد. «مینیچی لی»، استاد اقتصاد سیاسی در گروه اقتصاد دانشگاه یوتا در مقاله «فروپاشی هژمونی امریکا و چالش‌های قرن بیست‌ویکم» ناتوانی امریکا در جلوگیری از درگیری نظامی یک قدرت بزرگ را «شکست نهایی قدرت هژمونیک فعلی» خوانده و نوشته: «این گواه قطعی است که افول هژمونی امریکا وارد مرحله نهایی خود-مرحله فروپاشی- شده است.» به این ترتیب جهان شاهد خیزش دیگری است که چشم‌انداز جدید جهانی را به وجود می‌آورد و در آن چشم‌انداز، قدرت و ثروت در حال جابه‌جایی و فاصله گرفتن از سلطه امریکایی است؛ فضایی که در حال کام نهادن به جهان پساامریکایی است و بازگردان سنساری جهت و ماهیت آن را تعیین می‌کنند. این چنین است که قلب‌های قدرت سربرزورده در جهان و افزایش قدرت چین، روسیه، هند، ایران و برخی کشورهای دیگر به عاملی برای تسهیل زوال قدرت ایالات متحده در مناسبات بین‌الملل تبدیل شده‌اند. به این ترتیب دیگر دوران کوتاه پس از نظام دوقطبی که قدرت امریکا ماهیت هژمونی پیدا کرده بود، پایان یافته و به گفته «ریچارد هاس» دوران دیکته سیاست‌ها به کشورهای دیگر گذشته است و به گفته «برژنسیسکی» دیگر قابل بازیابی نیست.

همه باید خود را برای خیانت آماده کنند



فرقی نمی‌کند چه کسی ریاست جدید مجلس نمایندگان امریکا را برعهده بگیرد، هرکسی که باشد، باید خود را برای اتهاماتی مانند خیانت از سوی هم‌حزبی‌های جمهوریخواهش و رضایت طرف مقابل یعنی دموکرات‌ها از شکست خود آماده کند. این را فایننشال تایمز» در روایت خود از ماجرای برکناری «کوین مک کارتی»، رئیس مجلس نمایندگان امریکا از سوی هم‌حزبی‌های جمهوریخواهش، مطرح کرده است. این رسانه غربی در اشاره به این ماجرا نوشته است: «رئیس جدید مجلس نمایندگان امریکا حتی اگر بتواند این مسائل را هضم کند، مانند مک کارتی با بختی شکننده این مسئولیت خود را آغاز خواهد کرد. مک کارتی با کوتاه‌ترین دوره ریاست این مجلس، توسط هم‌حزبی‌های جمهوریخواهش سرنگون شد. خیانت او این بود که با دموکرات‌ها برای جلوگیری از تعطیلی دولت توافق کرد. «فایننشال تایمز» نوشت: «مانند ژاکوبین‌های فرانسه (برجسته‌ترین باشگاه‌های سیاسی در انقلاب فرانسه)، انقلاب محافظه‌کاران امریکا نیز همچنان فرزندانش را می‌بلعد. یک مورد استثنا در این زمینه دونالد ترامپ است. در حالی که مک کارتی در واشنگتن از بست خود عزل شد، ترامپ در نیویورک با اتهامات کلاهبرداری در یک دعوی مدنی مواجه است و در صورتی که مجرم شناخته شود، به طور قطع با جرمه سنگین و ممنوعیت تجارت در زادگاهش مواجه خواهد شد. ترامپ به جای جلب‌نظر دادگاه، قاضی را متهم کرد که ابزار فاسد در دولت پنهان است. او حتی پس از اینکه قاضی دست‌ساز سکوت صادر کرد، در رسانه‌های اجتماعی به انتقاد از روند دادرسی ادامه داد. این در حالی است که ترامپ درگیر چهار پرونده جنایی در سراسر کشور است.»

فایننشال تایمز» می‌افزاید: در حالی که ترامپ به قوه قضائیه امریکا حمله می‌کند، هم‌حزبی‌هایش در واشنگتن مجلس قانونگذاری را به مکانی غیرقابل کنترل تبدیل می‌کردند. سؤال اینجاست؛ اینکه جنبش پوپولیستی تا کی ادامه خواهد یافت؟ ناظران سیاسی در امریکا سال‌ها گفته‌اند که تب جمهوریخواهان در حال فروکش کردن است؛ این پیش‌بینی بود که باراک اوباما رئیس جمهور پیشین امریکا در سال ۲۰۱۲ درباره جمهوریخواهان «تی پارتی» مطرح کرد. سه سال بعد از این پیش‌بینی، ترامپ از پله برقی طلایی برج خود پایین آمد تا سفر ماجراجویانه‌اش به کاخ سفید را آغاز کند. «فایننشال تایمز» در نهایت در گزارش خود آورده است: «مک کارتی برای جلوگیری از تعطیلی دولت درباره تمدید بودجه ۴۵ روزه مذاکره کرد. رئیس‌آینده مجلس نمایندگان امریکا با بایدن با توافق با دولت برای ادامه فعالیت آن از تندرورهای جمهوریخواه عبور کند یا به تعطیلی واشنگتن رأی دهد و امید جمهوریخواهان به حفظ مجلس در انتخابات آینده را بر باد دهد. هر دو گزینه، خطر خودکشی سیاسی را در برآورد. در نهایت ترامپ عامل رسوایی و هرج و مرج در امریکا است. وی که در ماه مه از مجلس نمایندگان خواست با افزایش سقف بدهی‌های دولت امریکا موافقت نکنند، اکنون به دنبال تعطیلی دولت است. به غیر از جنگ با دستگاه قضایی، وضعیت ذهنی ترامپ مدعی و منصرفه‌فرد است. تا زمانی که او هنوز حضور دارد، به دیگران این امکان را نمی‌دهد که جنبش محافظه‌کار را رهبری کنند. این تصوری وحشتناک از نمایش جمهوریخواهان در آینده را نشان می‌دهد و همچنین می‌تواند به طور منصفانه‌ای اوضاع را آنچنان که ترامپ ترجیح می‌دهد، توصیف کند.»

بایدن و ترامپ؛ نمادهای زوال امریکا



مدت‌هاست ناظران و تحلیلگران امریکایی انتقادات شدیدی را درباره «دونالد ترامپ» و «جو بایدن» مطرح کرده و از آنها خواسته‌اند که صحنه قدرت سیاسی در امریکا را ترک کنند و دیگر برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ امریکا نامزد نشوند. آنها حضور این دو فرد به عنوان نامزدهای اصلی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ امریکا را بن‌بستی بزرگ برای امریکا و نوعی عقبگرد برای این کشور توصیف کرده‌اند.

نشریه «اسپکتیور» در گزارشی به‌طور خاص با توجه به سال‌خورده بودن و چالش‌های سلامت فیزیکی و ذهنی که بایدن و ترامپ با آنها روبه‌رو هستند، این دو فرد را گزینه‌های نامطلوبی برای انتخابات ریاست جمهوری امریکا ارزیابی کرده است. به گزارش این رسانه از یک سو، بایدن با رفتارهای عجیب و غریب خود در مجامع عمومی و یا دست دادن و صحبت کردن با افراد خیالی و خوابیدن در نشست‌های مهم و از سوی دیگر، ترامپ با سبلی از رسوایی‌های اخلاقی و اقدام علیه منافع ملی امریکا و تحریک به شورش در این کشور، نشان داده‌اند که گزینه‌های مطلوبی برای ریاست جمهوری امریکا نیستند و مهم‌تر از همه اینکه تصویر بین‌المللی امریکا را که همواره سعی داشته خود را به عنوان کشوری قدرتمند در عرصه بین‌المللی نشان دهد نیز به‌شدت در حال سقوط تبدیل کرده‌اند. به بیان ساده‌تر، خود بایدن و ترامپ، به نمادهای زوال و نابودی امریکا تبدیل شده‌اند و اینکه آنها همچنان در قدرت بمانند، صرفاً ابعاد این تراژدی را برای امریکا و امریکایی‌ها عمیق‌تر خواهند کرد.

یکی دیگر از استدلال‌هایی که ناظران و تحلیلگران مختلف با استناد به آن از ضرورت کناره‌گیری بایدن-ترامپ از گردونه رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ امریکا سخن می‌گویند، مواجهه هر دو نفر با چالش سلامتیشان است. هم بایدن و هم ترامپ افرادی سال‌خورده هستند و برخی به‌طور خاص به این مسأله اشاره دارند که امکان دارد این افراد در دوره ریاست جمهوری خود فوت شوند و رای دادن فعلی به آنها، عملاً نوعی رأی دادن ضمنی به معاونانشان خواهد بود. معادله‌ای که عملاً نوعی چالش ذهنی را برای رأی دهندگان امریکایی ایجاد می‌کند و البته که آینده معادلات سیاسی در امریکا را نیز با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌سازد. در نهایت باید گفت که ناظران و تحلیلگران مختلف به این مسأله نیز اشاره می‌کنند که هم بایدن و هم ترامپ به عنوان دو نامزد اصلی انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ امریکا، بیش از آنکه منافع مردم امریکا را در جریان انتخابات این کشور مد نظر داشته باشند، صرفاً معطوف به منافع حزبی و انجام تسویه حساب‌های شخصی با یکدیگر هستند. معادله‌ای که سبب می‌شود تا مردم امریکا در قالب انتخابات آتی این کشور بزرگ‌ترین قربانیان باشند. از این رو، در انتخاباتی که سیاست بازی‌های بایدن-ترامپ و یا احزاب دموکرات و جمهوریخواه، بر منافع ملی امریکا می‌چربد، نباید از حرکت رو به جلوی امریکا سخن گفت و البته که رخ دادن پسرقت برای این کشور نیز می‌تواند ایجادکننده چالش‌های به مراتب گسترده‌تری باشد.